

بهار را شرح دهید:

آزادی " میباشد که در این فصل روزنامه ها را تعطیل میکنند و مجلات را می بندند و روزنامه نویساها را خفه می کنند. در این فصل در کنار جویبارها چماق میروید و بلبل های ریش دار بر شاخه ها مینشینند و در این فصل درختها جوان میشوند و شاداب میشوند و کردها را با طناب به درخت می بندند و تیرباران میکنند. ما پارسال بهار با خانواده و پدر و مادر و خواهر و برادر به علی آباد رفتیم و به منزل عمه مان رفتیم ولی عمه مان خانه نبود او را به کمیته برده بودند و به آن عمه گفته بودند با ساواک ارتباط داری ولی عمه ما النگوها و گردنبند طلایش را به رئیس کمیته داده بود و ثابت شده بود با ساواک ارتباط ندارد و به خانه برگشت و ما را ماچ کرد و به من عیدی داد و دعا کرد و گفت صادق جان انشالله وقتی بزرگ بشوی لات بشوی و چاقوکش بشوی و رئیس کمیته اینجا بشوی و طلاهای مرا به من پس بدهی.

رویهمرفته بهار فصلی دوست داشتنی میباشد زیرا انسان در این فصل عاشق دختر همسایه میشود و هر روز از پنجره او را نگاه میکند که توی بالکن نشسته است و کتاب می خواند، ولی بنیاد مستضعفان میآید آنها را بیرون میکند و خانه آنها را مصادره میکند و ما دیگر دختر همسایه را نمی بینیم و هر روز رئیس بنیاد را میبینیم که در بالکن توضیح المسائل میخواند. بنابر این نتیجه میگیریم:

بخت داماد چونکه برگردد

شب زفاف او، عروس نر گردد
این بود انشای بهار را شرح دهید که اینجانب صادق صداقت نوشتیم و شعری هم درباره بهار گفته ایم که شرح میدهیم:

بهار آمد به صحرا و در و دشت

ولیکن حال ما را دید و برگشت



بهار را شرح دهید، طنزی است که در چهارچوب يك انشای دانش آموز دبستانی از اوضاع و احوال روزهای اول انقلاب نوشته شده. این نامه چندی قبل از طریق ایمیل بدستمان رسید که رابطه آن با بهار و نیز کنایه های بسیار جذابش ما را وادار ساخت این نامه را در اینجا چاپ کنیم. هرچند که ایام نگارش آن به چندین سال قبل بازمیگردد ولی خود مطلب همیشه خواندنی است و تازه گی طنز آن با وجود گذشت بیش از دو دهه از آن و ارتباطش با اوضاع امروز بسیار حیرت انگیز:

واضح و میرهن است که ما دانش آموزان عزیز باید هر سال بهار را شرح دهیم، زیرا بهار فصلی است شرح دانی و دانشمندان بزرگ هر سال بهار را شرح داده اند و ما پارسال که کلاس اول بودیم، بهار را شرح دادیم، سال قبلش هم که مدرسه نمی آمدیم، همینطور توی خانه بهار را برای خودمان شرح میدادیم و امسال که آموزگار گرامی ما پاکسازی شد و بجای او يك آموزگار دیگر برای ما آورده اند، ما موضوع انشای "بهار را شرح دهید" را مثل هر سال نوشته ایم. اکنون شرح بهار بقلم اینجانب صادق صداقت دانش آموز کلاس ۴ ج.

بهار فصلی است زیبا و قشنگ و دل انگیز و پر طراوت که رویهمرفته فصلی طاغوتی می باشد زیرا گل، طاغوتی میباشد و شکوفه نیز طاغوتی میباشد، و در این فصل دامن طبیعت پر از گل میشود و چادر طبیعت گلدار میشود و چماق طبیعت جوانه میزند و انسان از بوی گلها مست می شود و در کمیته به او شلاق می زنند. بهار انواع و اقسام نیز دارد. یکی از انواع بهار "بهار

تنها قولی که خمینی به آن عمل کرد

خمینی: "ایران دیگر عید ندارد، عید ایران را عزا کردند عزا کردند و چراغانی کردند، عزا کردند و دسته جمعی رقصیدند ما را فروختند..."

اگر من بجای اینها بودم، این چراغانیها را منع میکردم،

میگفتم بیرق سیاه بالای سر بازاها بزنند

بالای سر خانه ها بزنند، چادر سیاه بالا ببرند!

عزت ما پایکوب شد. عظمت ایران از بین رفت..."



از سخنان خمینی ملعون در سالهای قبل از انقلاب منحوس ۵۷

نامه پدر به فرزند

آن زمانی که پیر کردم و دیگر آنکه بودم نباشم، از تو می‌خواهم مرا درک نموده و پر حوصله باشی. هنگامیکه خوراکم را روی پیراهنم ریختم و فراموش کردم که چگونه بند کفشم را ببندم، بیاد بیاور آن ساعتی را که با تو گذرانیدم تا همان کارها را به تو بیاموزانم.

اگر واژه‌ها را که تو از آخر آن جمله نیز آگاه هستی چندین بار تکرار نمایم، سخنانم را قطع نکرده و به گفته ام گوش فرا دار. هنگامیکه کودکی بیش نبودی برای آنکه بخوابی هزاران بار مجبور بودم همان داستانها را برایت بازگو کنم تا چشمان کوچکت را ببندی.

هنگامیکه با یکدیگر باشیم و ناخواسته نتوانم خود را کنترل نمایم، شرمنده مباش و بفهم که تقصیری ندارم، چون دیگر اختیار آنرا ندارم. فقط بیاندیش در زمان کودکی چندین بار بتو یاری دادم و صبر نمودم تا کارهایت را به انجام برسانی.

اگر نخواستم حمام کنم، بر من فریاد مزن و برای اینکار مرا سرزنش ننما، دقایقی را بخاطر بیاور که به دنبال میدویدم و هزاران دلیل میاوردم تا حمام برایت لذت بخش باشد. مرا قبول داشته و مرا ببخش، چون اکنون آن کودک من هستم.

هنگامیکه مرا نابلد و بی ثمر در برابر همه وسایل تکنولوژی که نمیتوانم بفهمم می بینی، از تو درخواست میکنم که تمام زمان لازم را در اختیارم بگذار و با لبخند مسخره آمیزت به من توهین ننما، به یاد داشته باش من آن شخصی بودم که نکته هائی را بتو آموختم که تو را متعجب میساخت، بتو خوراک خوردن، لباس پوشیدن را آموختم و تو را طوری تربیت کردم که بتوانی بصورتی شایسته با مشکلات زندگی کلنجار بروی و آنچه که امروز انجام میدهی در اثر پشتکار و کوشش و محبت من بتو بوده.

هنگامیکه در موقعیتی بین گفتگو فراموش نمایم که درباره چه صحبت میکنم، تمام زمان لازم را برای آنکه بیاد آورم در اختیارم بگذار و اگر هم موفق نگشتم مسخره ام مکن، شاید درباره آنچه صحبت میکردم مهم نبود، اکتفا به این داشته باش که به سخنانم گوش دهی.

اگر یکبار نخواستم خوراک بخورم، مرا سرزنش مکن، من میدانم تا چه اندازه برایم مناسب و چه اندازه مضر است همچنین بفهم که در مرور زمان دیگر دندانهای ندارم و حس چشائی برای مزه کردن را از دست داده ام. هنگامیکه پاهایم قدرت راه رفتن ندارند و خسته میباشند، دستهای نرم و لطیف خود را بسویم دراز کن تا بر آنها تکیه نمایم همانطوریکه من با تو در زمانی که با پاهایم کوچولوی خودت که هنوز ضعیف بودند شروع به راه رفتن نمودی رفتار نمودم. و در پایان در یکی از روزها اگر از من بشنوی که دیگر مایل به زنده بودن نبوده و می‌خواهم بمیرم خشمگین مشو چون هیچ ارتباطی به محبت و یا تا چه اندازه ای تو را دوست میدارم، ندارد.

کوشش نما که مرا درک نمائی که: **دیگر من زندگی ندارم ولی زنده هستم و این دو همانند نیستند.**

همیشه برایت بهترین را آرزو داشتم و راهی را برایت آماده مینمودم که میتوانستی در آن راه پیشروی نمائی، در نظر بیاور با این گام که می‌خواهم هرچه زودتر انجام دهم راهی دیگر برای تو در آینده فراهم سازم، ولی همیشه با تو خواهم بود.

احساس ناراحتی و بلا تکلیفی برای آنکه مانند گذشته مرا نمی بینی نداشته باش، قلبت با من باشد، مرا درک کن و پشتیبانم باش همانطور که من در نخستین روزهای زندگی با تو بودم و از تو می‌خواهم که در آخرین راه مرا همراهی نمائی.

محبت و حوصله خود را به من روا دار چون سپاس و لبخندها همراه با دوستی بزرگی که نسبت بتو دارم را بتو برمیگردانم.

با عشق و درود فراوان - پدرت

نمیدانم این نامه را چه شخصی نوشته، ولی گمان می‌برم پدر من نیز از من همین درخواست را داشت...

ترجمه از داود بی بیان

سازمان نیکوکاری عزز میداوید



می بینید که در لابلای سخنانش مهر است که گل افشانی میکند و نیکی است که دامن میگستراند و اوست سخنگوی مردم با فرهنگ ایرانی و اوست فرزند مام میهن.

پیر میخانه سحر جام جهان بینم داد

و اندر آن آئینه از حسن تو کرد آگام

بارها در نوشته هایم به این نکته اشاره ها کرده ام که سخنور فرزانه شیراز برای مبارزات تنگاتنگش با دکانداران دین همیشه از پیر میخانه نام میبرد. آیا این اشاره ای نیست به دگر اندیشان منبر نشین که سخن از نابودی کشورها را میزنند ولی نوشیدن می را گناهی بزرگ میدانند. کشتار همگانی کودکان را در کوچه و خیابان میپذیرند ولی میگساری را که جهانی میستاید گناه میدانند و حافظ همیشه در میدان مبارزه پیر فرزانه میفروش را میستاید و او را سرور خود میدانند و هزاران درود و آفرین بر او:

صوفی صومعه عالم قدسم لیکن

حالیایا دیر مغان است حوالنگام

او دیر مغان و گوشه خلوت سرای میخانه ها را که در اندرونش با مردم خوب ایران آمد و نشست دارد با هیچ کاخ و ایوان پادشاهی برابر نمیکند:

با من راه نشین خیز و سوی میکده آی

تا بینی که در آن حلقه چه صاحب جام

بنامز به تو ای رادمرد بزرگ ایرانی که در لابلای در و گورهای که از اندیشه دریاگونه ات برای ما سرسپردگانت بجای نهاده ای همچنان بازگوی دوستی و مهر و برادری و برابری هستی و تا جهان هست! مانده هایت را هر ایرانی مهر پرست بروی چشم مینهد و دیوان همایونیت را بوسه ها میزند.

مست بگذشتی و از حافظت اندیشه نبود

آه اگر دامن حسن تو بگیرد آهم

پیوسته دلتان شاد و لبتان خندان باد

همایون

سلسله مقالات در تجزیه و تحلیل اندیشه های حافظ بنگارش مهندس همایون ابراهیمی (داروگر)

ذره خاکم و در کوی توام جای خوش است
ترسم ای دوست که بادی ببرد ناگام
این است ویژگیهای مردم پاکسرت ایرانی که حافظ شیرازی نماینده آنان است در این ششصد سال! و فراموش نکنیم که سخنوران نامدار و بزرگان آزادیخواه آن سرزمین، در راستای فراز و نشیبها و رویدادهای کشور همیشه از مبارزین درون میدان های کارزار بوده اند که شوربختانه آن مبارزات دامنگیر و گسترده! بیشترشان با دکانداران دین بوده است تا با داشمنان بیگانه! و افسوس که این چوب را تا امروز میخوریم و گفته های آقای احمدی نژاد که دم از نابودی کشور اسرائیل را در سر میپروانند! نمونه شفاف است از آن دکانداریها و سنگ دیگران را بر سینه زدن و مردم ایران را بچنین اندیشه هائی از راه بدر کردنها. . . که فرزندگان را اشاره ای:

آنکه پامال جفا کرد چو خاک را هم

خاک میبوسم و عذر قدمش میخواهم

این فروتنی ها که از زیبا اندیشیهایی پیر فرهیخته شیراز مایه میگیرد بازتاب شکوهمندی است از شناسنامه ایرانی بودن که همه چیز را بر پایه مهر و دوستی میگستراند و سخن از کشتارها و بختار و خون افتادنها و نابودی کشورها را در میان دیوان او نمیتوان یافت. . . زیرا حافظ يك ایرانی است! و ایرانی که تار و پود هستیش را برگفتار و پندار و کردار نیک پایه گذاری کرده اند، نمیتواند بدخواه دیگران باشد:

من نه آنم که ز جور تو بنالم حاشا

بند معتمد و چاکر و دولتخواهم

چاپخانه فارسی



کلیه کارهای چاپی شامل کارت ویزیت، سرنامه، صورتحساب، پاکت، فلایر، پوستر، برجسب، مجله و کتاب همراه با زیباییاترین و بی نظیر ترین کارتهای دعوت بزبانهای فارسی، عبری و لاتین

در انتشارات شهیاد - خیابان گیویتی ۱ خولون

تلفن: 03-5038503 پلخن: 052-8363491